

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ثمره بررسی احتمالات در آیه شریفه

عرض کردیم که در مراد از «عقود» در آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»، احتمالات متعددی وجود دارد. اینکه آیا مراد از عقود، عموم «کل عقد» و «کل عهد» است؟ یا مراد از عقود، عقود متعارف بین مردم است؟ یا مراد، عقود متداول شرعی است؟

اینها احتمالاتی است که در این آیه شریفه وجود دارد. ثمره مهم این احتمالات در اینجا ظاهر می شود که در بعضی از این احتمالات، ما کاری نداریم که عرف این عمل را عقد می داند یا نمی داند، صحیح می داند یا صحیح نمی داند؟ لازم می داند یا لازم نمی داند؟ اصلاً کاری به عرف نداریم، ما از عموم آیه؛ هم صحت را استفاده می کنیم و هم وجوب را استفاده می کنیم.

بعبارة آخری؛ اگر ما برای عقود در این آیه شریفه، يك معنای عام و وسیع در نظر گرفتیم، اینجا دائره استدلال خیلی توسعه پیدا می کند، و دست ما بسته نیست که بگوییم آیا عرف و عقلا، این عقد را صحیح می دانند یا نه؟ وقتی گفتیم عقود یعنی همه عقود، هر چیزی که از نظر لغوی، بر آن عقد صدق کند، و لو يك عقد جدید عقلایی است، و عرف و عقلا هنوز در این عقد جدید عقلایی رأی ندارند، لکن ما بر طبق مقتضای آیه شریفه می گوییم این عقد، عقد صحیحی است. اما در بعضی از موارد، علاوه بر صحت، ما لزوم را هم می فهمیم. و نیز در بعضی از احتمالات، ما نه صحت را می توانیم بفهمیم و نه لزوم را می توانیم بفهمیم، لذا دائره استدلال، به آن شرایط مشکوک و یا اجزاء مشکوک محدود می شود. می گوییم بیع، عقدي از عقود است، آیا عربیت در آن معتبر است یا نه؟

اگر يك عقدي فارسی خوانده شد، اگر يك نکاح فارسی خوانده شد، «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» عربیت را نفی می کند. پس بررسی این احتمالات لازم است. ابتداء ببینیم ما از این آیه شریفه چه می فهمیم؟ طبق بعضی از احتمالات، «تبعیت العرف» لازم است. طبق بعضی از احتمالات، لازم نیست. طبق بعضی از احتمالات، ما از آیه فقط «صحت» را استفاده می کنیم و دیگر لزوم را استفاده نمی کنیم، اما طبق بعضی از احتمالات، علاوه بر صحت، «لزوم» را نیز استفاده می کنیم.

طبق بعضی از احتمالات، ما صحت و لزوم را استفاده می کنیم، اما طبق بعضی از احتمالات دیگر، فقط می توانیم برای شرط مشکوک یا جزء مشکوک به آیه شریفه استدلال کنیم؛ یعنی عقدي که صحتش برای ما مسلم است، لزومش برای ما مسلم است، اگر در يك جزئی از اجزاء یا در يك شرطی از شرایط آن شك کردیم، اینجا می توان به این آیه شریفه استدلال کرد. در بعضی از احتمالات، بعث تکالیف شرعیه داخل در آیه می شود، حرمت حرام، حلیت حلال، وجوب واجب، اما در بعضی از احتمالات اصلاً کاری به آن تکالیف شرعیه ندارد. این چهار محور احتمالات است، که ابتدا باید این محورهای چهارگانه را در ذهن قرار

دهید که بعداً ببینیم آیا آیه شریفه همه محورها یا بعضی از اینها را شامل می‌شود. لذا باید در بررسی آیه دقت کرد. عرض کردیم محقق نراقی(قده) در کتاب عوائد، ده احتمال برای آیه شریفه ذکر کرده، که دو احتمال آن را بیان کردیم.

احتمال سوم در آیه شریفه

در احتمال اول و دوم، مراد از «عقود»، عموم بود، منتها فرق احتمال اول و دوم در این بود که در احتمال اول می‌گوییم «عقود مطلقاً»، در احتمال دوم می‌گوییم «عقود، مادام کون العقد باقیا». که فرق این دو احتمال را گفتیم. احتمال سوم این است که بگوییم مراد از «عقود» یعنی همه عقود، و عموم را اراده کنیم، اما مراد از «وفای به عقد» چیست؟ می‌فرمایند بگوییم مراد از وفای به عقد، «عمل به مقتضای عقد» است. عمل به مقتضای عقد؛ یعنی «اعتقاد اللزوم فی اللزوم و الجواز فی الجایز و حلیة الحلال و حرمة الحرام».

طبق این احتمال سوم، مراد از این آیه شریفه این است که؛ «انّ ما بینا لكم جوازه من العقود» آن عقودی که جوازش را برای شما بیان کردیم، «و میزنا اللازمة منها من الجایزة»، عقودی که لازم آن را از جایزش جدا کردیم، «و الراجعة من المرجوحة»، عقودی که حسن و خوب آن را از مرجوحش جدا کردیم، «فاوفوا بها علی مقتضاها»؛ یعنی «فاعتقدوا لزوم الالتزام و اعملوا بمقتضاها و جواز الجائزات، و اعملوا بمقتضاها»، آن عقودی که می‌دانید لازم است به لزومش عمل کنید، و آن عقودی که جایز است بر طبق جوازش عمل کنید. «و ما لم يتبين لكم من العقود التي بینكم، فما يقتضيه العرف من اللزوم والجواز فاعملوا فيها كذلك»، بنابراین؛ در احتمال سوم می‌گوییم عرف کدام عقد را لازم می‌داند و کدام عقد را جایز می‌داند؟

ما از نظر عرف تبعیت می‌کنیم. «و یكون الامر بالنسبة الى العقود المعلوم حالها شرعاً من باب الارشاد و الامر بالمعروف»، نسبت به آن عقودی که از نظر شرعی برای ما روشن است، ما می‌دانیم شرع، بیع را يك عقد لازم می‌داند، می‌دانیم شرع، نکاح را يك عقد لازم می‌داند، نسبت به این اموری که حالش از نظر شرعی برای ما روشن است، آیه نسبت به آن عنوان تأکید و ارشاد را دارد، از باب امر به معروف است «و بالنسبة الى غيرها من باب التأسيس و التقرير، علی ما هو مقتضى العقد عندهم، فيجب حينئذ تتبع أحوال العرف، و أنّ أيّ عقد عندهم لازم، و آیا منه جائز»؛ این «غیرها»، یعنی گاهی يك عقود داریم که از نظر شرعی برای ما روشن نیست، مثلاً عقد بیمه، از نظر شرعی حالش برای ما روشن نیست، اما در میان عرف يك عقد لازم است، می‌فرماید نسبت به این عقودی که از نظر عرف روشن است، این «أوفوا بالعقود» نسبت به آنها عنوان تأسیسی را پیدا می‌کند.

نسبت به عقودی که از نظر شرعی روشن است تأکید است، نسبت به عقودی که از نظر شرعی روشن نیست اما از نظر عرفی روشن است، چه عقود لازمه و چه جایزه، عنوان تأسیس را دارد. طبق این احتمال سوم، در مواردی که از نظر شرعی برای ما مشکوک است، باید از عرف تبعیت کنیم، و ببینیم کدامیک از اینها نزد عرف لازم است و کدامیک جایز است. دقت کنید؛ طبق معنای اول «أوفوا بالعقود»، مراد از «عقود»، هر عقد و هر عهدی است. و گفتیم هر شرطی را هم شامل می‌شود. معنای دوم هم همین بود، منتها يك قید «مادام کون العقد باقیا» داشت.

اما طبق معنا اول و دوم؛ هر عقودی را که شك کردیم صحیح است یا نه، به آیه تمسك می‌کنیم، هر عقودی را شك می‌کنیم لازم است یا نه، به آیه تمسك می‌کنیم. طبق معنای اول و دوم؛ هر عقودی را که در اعتبار يك شرط یا جزء در آن شك می‌کنیم، به آیه تمسك می‌کنیم. ما طبق معنای اول و دوم، اصلاً کاری به عرف نداریم. شاید در ذهن شما خیلی این مسأله مرتکز باشد که بگویید «أوفوا بالعقود» یعنی آن عقودی که عرف آن را عقد و صحیح می‌داند. اما طبق معنای اول و دوم، اصلاً کاری به نظر عرف نداریم «و لا اعتبار للعرف». اما طبق معنای سوم برای «عقود»؛ تتبع احوال عرف و تبعیت از عرف لازم است. آنجایی که از نظر شرعی نمی‌دانیم، از نظر عرفی هم نمی‌دانیم، می‌گوییم این آیه قابلیت استدلال ندارد.

احتمال چهارم

در معنای چهارم می‌فرماید «العقود التي يتعاقدھا الناس بينهم، سواء كانت من العقود المنصوصة في الشرع، أو غيرها»؛ عقودی که بین مردم متعارف است، می‌خواهد در شرع، منصوص باشد یا نباشد. پس طبق این احتمال، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی همین عقودی که بین خود دائر می‌شود. آنگاه «أَوْفُوا» یعنی چه؟ می‌فرماید «و يكون المراد بالأمر بيان الصحة، و ترتب الثمرة التي كانت منظورة للمتعاقدین. یعنی: كل ما تتعاقدون عليه بینكم فقد أجزته، و رتب عليه الثمرة التي تريدونها منه، فصار شرعياً»؛ یعنی آن ثمره‌ای که مقصود شما دو نفر متعاقد است، بر آن بار کنید. پس دلالت بر صحت دارد. معنا این است؛ هر عقدی که بین شما هست، من هم آن را اجازه دادم و ثمره‌ای که شما قصد می‌کنید من هم بر آن مترتب می‌دانم.

آنگاه طبق این معنا، اصلاً آیه کاری به لزوم معامله ندارد، بلکه فقط در دائره صحت معامله است. آیه می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی «تصح العقود التي تتعاقدون عليها» من ثمره‌ای را که شما بر آن مترتب می‌کنید اجازه می‌دهم. بعد می‌فرمایند «فيكون الأمر من باب دفع الحظر، و إثبات محض الرخصة، و جواز ما يفعلون. و يكون في العقود المجوزة شرعاً بخصوصها من باب التأكيد، أو التناسي، و في غيرها من باب التأسيس»؛ امر در اینجا مثل سایر موارد نیست که امر واقعی باشد، بلکه امر در اینجا از باب دفع حظر و اثبات محض رخصة است. مثل اینکه کسی گمان کند که ما می‌گوییم این کار را انجام نده، ما به او بگوییم انجام بده.

امری که در مقام دفع توهّم حظر است، ظهور در وجوب ندارد. نسبت به عقودی که شرعاً تجویز شده، آیه، تأکیدی می‌شود، نسبت به غیر آن، یعنی عقودی که شرعاً دلیل بر صحتش نداریم اما عرف صحیح می‌داند، از باب تأسیس است. «و يلزمه أن يصير كل ما كان عندهم على وجه اللزوم لازماً، و على وجه الجواز جائزاً. و هذا أيضا يحتاج إلى تتبع أحوال العرف في اللزوم و الجواز فيما لم يعلم حاله من الشرع»؛ آنگاه می‌گوید بر همین عقود، ثمره‌اش را مترتب کن، از باب دفع توهّم حظر است. پس دیگر دلالت بر لزوم هم ندارد. ببینی که ما می‌دانیم شرعاً صحیح است، اجازه‌ای که می‌دانیم شرعاً صحیح است، صلی که می‌دانیم شرعاً صحیح است، اگر شك کردیم شارع این را لازم می‌داند یا نه؟ به آیه نمی‌شود تمسك کرد. اما نسبت به غیر این عقود، آیه از باب تأسیس می‌گوید همان ثمره‌ای که عرف بر آن بار می‌کند، همان را من قبول دارم. اگر عرف بر يك عقدی علاوه بر صحت، لزوم را هم بار کرد، آیه می‌گوید من قبول دارم.

اگر عرف علاوه بر صحت، لزوم را بار نکرد، و فقط جواز را بار کرد، آیه می‌گوید جایز است. آن وقت باز باید طبق این معنا در مواردی که از شرع فهمیده نشود، از عرف تبعیت کنیم. پس طبق معنای چهارم، امر «أَوْفُوا»، امر لزومی و جویی نیست، فقط برای محض رخصت و دفع توهّم حظر است. طبق معنای چهارم آیه می‌گوید ثمره را بر عقد مترتب کن، اگر در شرع قبلاً بر صحت یک عقدي دلیل داشتیم، آیه نسبت به او تأکید می‌شود. اما اگر در همان عقد شرعی شك کردیم که آیا لازم است یا لازم نیست؟ دیگر نمی‌توان به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسك کرد. آن عقودی که از شرع، دلیل بر آن نداریم، آیه می‌گوید ببین عرف چه می‌گوید، اگر عرف لازم می‌داند، لازم، و اگر جایز می‌داند، جایز است. هر ثمره‌ای را که عرف بر آن بار می‌کند من قبول دارم. پس باید نظر عرف را تبعیت کنیم.

احتمال پنجم

معنای پنجم این است که مراد از «عقود»، همان عقودی است که «العقود التي يتعاقدھا الناس، غير العقود المتداولة الفقهية، و يكون المراد بالأمر ما ذكر في الرابع»؛ اما عقود متداول فقهی را شامل نشود. عقودی که بین مردم است، کاری به عقود شرعی نداریم. مراد از امر، همان معنایی است که در معنای چهارم است، که امر همان رخصت اصل صحت است.

احتمال ششم

در معنای ششم می‌گوییم اصلاً کاری به عقود بین مردم نداریم، «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» □ عقود فقهی و شرعی مراد است. آن وقت امرش هم لزومی می‌شود. نتیجه این می‌شود «**أَنْ مَا جَوَزْنَاهُ لَكُمْ، وَ حَلَّلْنَاهُ، وَ رَتَّبْنَا عَلَيْهِ الثَّمَرَةَ مِنَ الْعُقُودِ، يَجِبُ عَلَيْكُمُ الْوَفَاءُ بِمَقْتَضَاهُ، مِثْلُ أَنْ عَقَدَ الْبَيْعَ صَحَّحَهُ الشَّارِعُ، وَ جَوَّزَهُ، وَ رَتَّبَ عَلَيْهِ الثَّمَرَةَ الَّتِي أَرَادَهَا بِقَوْلِهِ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ.** و مثل عقد المضاربة الذي جَوَّزَهُ بِقَوْلِهِ **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ**. ثم قال: أَوْفُوا بِهِ، يعني: يجب الوفاء على مقتضاه من الفعل، بمعنى استمرار ملكية الطرفين لما ملكاه، فهذا يثبت اللزوم في جميع العقود المجوزة»؛ آن عقودی که ما گفتیم جایز است، گفتیم حلال است، گفتیم ثمره بر آن بار می‌شود، در دلیل دیگر گفتیم باید به مقتضای آن وفا کنید، مثل بیع که با «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» آن را تصحیح کرده است، مثل عقد مضاربه و شرکت و صلح که با «**تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**» اجازه فرموده است. شارع مقدس قبلاً عقود فقهی را بیان کرده، «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» می‌آید می‌گوید طرفین نسبت به آنچه که مالک شده‌اند، ملکیت آنها استمرار دارد. این احتمال ششم تمام عقود شرعی، عقودی که تجویز شده را لازم می‌کند. یعنی شارع دو مرحله عمل کرده؛ ابتدا برخی عقود را قبلاً گفته صحیح است، حالا هم می‌فرماید که اینها لازم است.

احتمال هفتم و هشتم و نهم

در معنای هفتم و هشتم و نهم می‌فرماید؛ مراد از «عقود»، یکی از همین سه معنای چهار و پنج و شش، یعنی معنایی که برای عقود در معنای چهارم کردیم، همان معنا در معنای هفتم می‌آید، معنایی که برای عقود در معنای پنجم کردیم، برای معنای هشتم می‌آوریم، و معنایی که برای عقود در احتمال ششم کردیم در معنای نهم می‌آوریم. اما مراد از «عمل به مقتضای عقد»، همان قیدی است که در معنای دوم داشتیم؛ یعنی «**مادام العقد باقیا**» ، که گفتیم اگر این قید باشد، دیگر ما از عقد، لزوم را استفاده نمی‌کنیم.

احتمال دهم

احتمال دهم این است که بگوییم مراد از عقود، «عقود فقهی» است. مراد از «عقود فقهی» این است که عقدي را که قبلاً می‌گفتیم صحیح و لازم است، حالا هم می‌گوییم لازم است. آن عقدي که قبلاً گفتیم صحیح و جایز است، حالا هم می‌گوییم جایز است.

دیگر از آیه نمی‌توانیم برای يك عقد مشکوك، صحت را استفاده کنیم، و نمیتوانیم برای عقد صحیح، لزوم را استفاده کنیم. این ده احتمال در این آیه شریفه. دقت بفرمایید و کتاب عوائد را ببینید. کتاب امام(رض) را هم مطالعه کنید، تا ببینیم کدامیک از این احتمالات ترجیح دارد؟!!!

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.